

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وفائی شوشتری

یکی از نوشته‌های میرزا فتح‌الله وفائی این است که ابیاتی از آن نقل می‌گردد:

ای دلا منزل فراتر بر کن از این خاکدان
 غیر قرب دوست دیگر هر چه باشد خاکدان
 گر بقا خواهی فنا باید شد اندر حسن دوست
 کاین فنا باشد بقائی به ز ملک جاودان
 لذتی در ترك لذت هست کان ناید بوصف
 ترك این لذات کن چندی برای امتحان
 آزمودم عزت دنیا سراسر ذلت است
 چشم بگشا سر بر آر آخر از این خواب گران
 کیرمت راحت میسر شد چه میسازی بمرگ
 راحت دنیا نمی‌ارزد بمرگ ناکه‌مان
 حالیا از دیگران عبرت نمی‌گیری مکیر
 عاقبت عبرت تو خواهی شد برای دیگران
 از سفاهت چند می‌جوئی ثمر از شاخ بید
 بالله ار جز تلخ کامی حاصلی یابی از آن
 این شجر جز تلخ کامیها نمی‌بخشد ثمر
 پس خطر ناک است این باغ و بهار و بوستان

و آن نیست مگر توحید خالص و این نیست مگر عبودیت خالصه زیرا که ما
 هواپرستانیم و طایفه مستان که گوهر وجود را از کف داده و اوقات عزیزا تلف کرده
 یا آنکه مشغولیم بمناهای و ملاحی ، یا اگر نادراً روئی بسوی تو نمائیم چیزی را از
 تو نمی طلبیم الا دوری و بعد و تیرگی و سیاهی یعنی دنیائی را که مبعوض تو و اولیاء
 تو است با عمری دراز از تو میخواهیم !

ملای رومی گوید :

همچو شیطان کز خدای پاک فرد

تا قیامت عمر تن در خواست کرد

گفت انظرنی الی یوم الجزاء

کاشکی گفتی که تبنا ربنا

عمر بی توبه همه جان کنندن است

مرگ حاضر غائب از حق بودن است

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود

بی خدا آب حیات آتش بود

احوالی است از بنده ریائی و فائی مراسله مانند بخواهش دوستی از دوستان
 ارجمند بجانب یکی از برادران سالک خود که سابقاً در سیر هم قطار و بمسلك اهل
 سلوك و عرفان قدم عزم با هم استوار داشتیم تا نوشته و برشته تحریر آید و این تحریر
 و تقریر بهر قصد و نیتی احتمال داده شود محتمل است از نفس مکار و خرابیهای کار
 دور و مستبعد نیست .

باری بحکم الاسماء تنزل من السماء مناسب مقصود و مدعا چنین افتاد که این

رساله « بسراج المتاج » موسوم گردد از نفس پاکان و رستگاران طلب همت می نمایم

که حضرت حق حالانی باطنی و صفاتی حقیقی معنوی مطابق و مناسب با این الفاظ ظاهری صوری عطا و عنایت فرماید و از این تیرگی و ضلالت و پستی و کسالت و چاه طبیعت بیرون برآرد تا هر چه گویم و هر چه نویسم از روی صدق و صفا و راستی و درستی و وفا باشد آه و انفساه و واضلالتاه که جمعی از هالکین الذین یسمعون انفسهم بالسالکین و العارفين را در این زمان سعی و کمال همت این است که خود را مهما - امکان از حضرت حق جل و علا بی نیاز سازند !

بنابراین کمالاتی را تحصیل میکنند که بواسطه آن کمالات روزی بخدای بی نیاز محتاج نگردند !! بلکه اگر چیزی را از خدا می خواهند نیز از برای همین است که مبدا از این بابت محتاج بحق گردند بنابراین بریاضات حقه یا باطله مشغول و کرامتی شوند تا در شکنجه و اضطراب اصلاح کار خود و مریدان را نموده بخالق و جاعل شکنجه و اضطراب محتاج نشوند بلکه نسخ اربعه و ختم مجربه و منترها و طلسمات بدست آورده معین نفس معیوب خود ساخته رفته رفته بر مردم مشتبه سازند که اینها همه از تأثیر وجود مبارک است بلی از تأثیر وجود است !

انکار این فقره را نمیتوان نمود زیرا که همین تأثیر بلکه اعلاى از این از وجود مبارک اهل ظاهر و مخالفان از صوفیه مشاهده شده و میشود !

و اگر کسی نداند تو خود دیده و میدانی که عامل بوده ام و با وصف آن چیزهایی که میدانی سالها است در عرض سایر ناس و بیچاره ترین مردم و بیکاره ترین خلقم زیرا که این مقامی است که ابدأ دخلی بعبودیت و بندگی ندارد اگر چه بریاضات حقه و ختمهای شرعی هم حاصل شده باشد و این بنده یعنی « وفائی » این مقام را رتبه طفولیت سالک میدانم زیرا که پیش از بلوغ مرسالک را این مقام قهراً حاصل میشود از برای اینکه هر گاه محرم دیدار یار نباشد بهمین مقام که باز یچه

کودکان است قناعت کرده و درنگ میکنند و بهمین حد بماند .

مولوی گوید :

آن خیالاتی که دام اولیاء است

عکس مه رویان بستان خدا است

و بسیاری از مرتاضان و سالکان از همین مقام سرنگون شده یا بعلت سوء سیرت یا کم ظرفی یکی ادعای بابت و دیگری ادعای نبوت بلکه بعضی ادعای ربوبیت و الوهیت نیز کرده اند !! و بسیاری از ایشان کارشان بجنون کشیده برهنه و مکشوف- العورة در کوچه و بازارها افتاده اند !! و اگر از تمام این ورطه‌ها و لغزشها سلامت بگذرند و از راه و روش حقه تجاوز نکنند همین است حد او و از این مقام که پائین ترین مقامات سالک است ترقی نخواهند کرد و در نزد سالک صادق حقیقت و کنه این مقام از چندین جهت کفر است و یکی از آنها این است که اگر بهمین مقام درنگ کنند و مشغول بازی کودکانه گردند و همت را بر همین کوتاه کنند کاشف است از اینکه غایت مقصودشان همین بود که وجود مبارك و عنصر لطیف را باین اندازه رسانند که بقاهریت یا باسباب خارجی از قبیل منتر و طلسمات و بعضی نکرهای مخصوص مصدر اطلاع امور شوند و محل رتق و فتق در این دنیا کردند تا خود و مریدان را از اضطرار و شکنجه و بیچارگی و بیماریها و دردها و بینوائیها برهانند و بمستجاب- الدعوة بودن اشتهار یابند خلاصه خواهد شد .

من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها ، و بمقتضای ولا یضیع عمل عامل منکم و بر حسب تجربه و حس انکار این فقره را نمینمایم و اگر بدقت ملاحظه شود کنه این آن است که مبدا روزی بحق محتاج گردند !! نمی بینید که از هر بابتی مستغنی و سالم هستید ، از آن بابت هر گز حق را نمیخوانید و از آن راه روئی بسوی حق نمینمائید .

آیا هیچ وقتی شده که کسی روی بسمت مرشد نماید یا مرید گردد محض اینکه توحید و ایمانش تکمیل شود و هرگز مقصودی بجز خداپرستی در معارف حقه نداشته باشد؟! مگر اینکه هر کسی که طالب این جور مردم میشود باین اعتقاد است که چون جناب مرشد یا جناب آقا مرد کاملی است و بستگی بحق دارد امور دنیائی ما از او ساخته میشود، و حساً مشاهده شده است بیشتر از برای وهائی از شدتها و دریافت طلبها و توسعه رزق و از بین بردن نیرنگ دشمنان و تحصیل عزت و جاه و دفع بیماریها و دردها، حامله شدن زنان بدست آوردن فرزند بسوی جناب آقا میشتابند و از نفس مرشد مدد میجویند و مرید میگردند و آن محض توهم است و اگر در این مطلب یکی بمشیه الله و اراده حق ساخته شود نسبت به نفس مبارك مرشد داده است!! و دیگران نیز از همین جا بچاه میافتند و بهمین آوازه مرید میگردند! و هرگز حکایتی از توحید و خدا پرستی نیست!! و اگر هم باشد محض بازی با الفاظ و عرفان - بافی است!!

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد

ناله مرغ گرفتار نشانی دارد

واضالاته از این نفوس که پشت بحق میروند و چنین انگاشته اند که روی ایشان

بسوی حق است!

نشاط اصفهانی گوید:

آینه در غرب و روی تو بشرق

پشت بر تو میروم خاکم بفرق